

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

به قلم عزیز کریشان

برگردان از: حمید بهشتی

اول دسمبر ۲۰۱۱



عزیز کریشان

پس از انتخابات مجلس مؤسسان قانون اساسی در تونس:

در سایه لولو خورخوره اسلامی چه اتفاقی در شرف وقوع است؟

یک فرد دموکرات باید نتیجه انتخابات را بپذیرد. زیرا انسان برای ملت خویش احترام قائل است. تونسی ها انتخاباتی را ترتیب داده و انتخاب کرده اند. آن ها آراء خود را به طور کلی به احزابی داده اند که در زمان دیکتاتور سابق رفتار شرافتمندانه ای داشتند (النهضة، سی پی آر و التکثل) [۱] و آنهایی را که با رژیم سابق همکاری کرده بودند، چه پیش از ۱۴ جنوری و چه پس از آن (پی دی پی و اتجدید) مردود دانستند. از این دیدگاه هموطنان ما به روشن ترین وجه ممکن عمل کرده اند.

همچنین یک دموکرات طرف مقابل خویش را عامل شیطان قلمداد نمی کند. اسلامگرایی فقط به یک نوع نبوده و متکثر است. در اردن اسلامگرایی با آنچه در افغانستان هست تفاوت دارد و در ترکیه کاملاً خلاف آن گونه ایست که در عربستان می باشد. هیچ یک از فعالان النهضة و رهبران شان انتحارگر نبوده و مطمئناً هم به تنهایی زمام امور را به دست نخواهند گرفت. بنابراین اگر مقصود این باشد که آنها به نمایندگی اکثریت مردم نرسند و هژمونی خود

را حاکم نکنند و اگر هدف این باشد که در کشور تکثر حفظ گردد، پس لازم است که افراد به یکی از جنبش های سیاسی پیوسته، فعالیت نمایند و از این طریق از نفوذ آنها بکاهند.

اسلامگرایی و جدائی مذهب از سیاست به گونه فرانسوی

حال که من از این دو اصل یاد کردم، می خواهم به سؤال اصلی بپردازم: این از محالات است که بشود با تکیه بر گونه فرانسوی اصل جدائی مذهب از سیاست از نفوذ اسلامگرایی کاست. این را من سالهاست در مقابل خط به اصطلاح متجددینی که حاضر نیستند چشمان خویش را از دوران زیبای استعمار برتابند، تکرار می کنم. تونس و فرانسه دو واقعیت مختلف اند. تاریخ ما نه بهتر است و نه بدتر: به گونه دیگریست. در فرانسه انقلاب دموکراتیک واقعا چاره دیگری نداشت به غیر از این که ضد مذهب باشد. چرا؟ برای این که کلیسای کاتولیک و سلطنت پایه های ساختمان فنودالیزم بودند که در سال ۱۷۸۹ سرنگون گشت. زیرا اراضی مزروعه در مالکیت سلطنت و روحانیت بود و مردم مجبور بودند برای دستیابی بدان از سلطنت و کلیسای کاتولیک تقدس زدائی کنند. این مبدا مخالفت فرانسویان با کلیسا و طرفداری آنها از جدائی مذهب از سیاست است.

در تونس و بقیه جهان عرب، زمینه موجود به کلی فرق می کند. چرا؟ برای این که انقلاب دموکراتیک ما اساساً ملی است: ما باید برای کسب استقلال ملی خویش مبارزه کنیم. مدت های مدید کشور ما تحت استعمار، یعنی تحت سلطه خارج بوده است. در سال ۱۹۵۶ بزرگترین زمیندار کشور نه امیر تونس (موسوم به بی) [۲] بود و نه بزرگترین بنیاد مذهبی موجود آن زمان (موسوم به الزیتونه) [۳]، بلکه اربابان استعمارگر بودند که ۲ میلیون هکتار از کل ۴ و نیم میلیون هکتار اراضی مزروعه را در دست داشتند و علاوه بر آن تمامی منابع و درآمدهای کشور نیز در اختیار آنان بود. برای تضعیف جنبش آزادیبخش و گمراه نمودن آن اربابان استعمارگر هر دو مبنای هویت بومی را که زبان عربی و مذهب اسلام بود، دائم تحت یورش قرار داده و کوشیدند آنها را از اعتبار ساقط کنند. بدین صورت که آنها را عقب افتاده و بیگانه ساز و به ضد هویت تونس قلمداد نمودند.

تضعیف مبنای هویت ملی ما در سال ۱۹۵۶ به پایان نرسید و پس از استقلال ظاهری و انتقال وضع از استعمار به استعمار نو، در دوران دیکتاتوری روشنگرایانه بورقیه و سپس با دوران دیکتاتوری مافیائی بن علی ادامه یافت. در زمان ریاست جمهوری هر دوی اینها که مجموعاً ۶۰ سال طول کشید، اسلام و فرهنگ عربی به انحاء مختلف از جانب قدرت سیاسی مورد سوء ظن و ضدیت بودند. اگر چه هر دو رئیس جمهور نام برده دین را توسط فرهنگ سنتی به خدمت خویش گرفتند، با اینحال پولیس با مسلمانان همواره با سوء ظن رفتار می کرد.

باید دید چگونه می توان این تداوم را درک کرد. از طریق هدایتی که در نظام تربیتی از سال ۱۹۵۶ (با اصلاحات مسادی Messadi) صورت گرفت. فرانسه گروه کوچکی از زیدگان تونس را بر طبق الگوی متعارف خویش تربیت کرده بود. پس از آن که این گروه به قدرت رسید، الگوی تربیتی خویش را مبنا قرار داده و الگوی پیشین را تحقیر نمود. بدینگونه بود که حاکمیت مستقیم فرانسه از طریق ادارات و ارتش تبدیل به حاکمیت غیرمستقیم آنها از طریق اشخاص جانشین صورت گرفت. در هر دو حالت اسلام برای رژیم حاکم دشمن اصلی باقی ماند، علی رغم این که به ظاهر در برخی از تعالیم دینی در مدارس مزایائی بدان داده می شد. پس از ضربات ۱۱ سپتمبر این مبنا حتماً تبدیل به عنصر اصلی ستراتیژی غرب در جهان اسلام و عرب نیز گشت.

۱۴ جنوری نقطه آغازی بود برای دورانی جدید. قیام ملت برای پیمودن راه جدید آغاز گشت. با انتخابات ۲۳ اکتوبر گام دیگری در این راستا برداشته شد، با این که هنوز هم راه زیادی در پیش روی ما قرار دارد. هنگامی که انتخاب

کنندگان پس از ۴۰ سال تحمل سرکوب و آلت شدن برای اولین بار خواست خویش را اعلان کردند، به روشنی نشان دادند که به اسلام نه با دید خصومت، بلکه عمدتاً به لحاظ حافظ هویت ملی و مدافع حقوق و آزادی های خویش می نگرند.

اسلام به مثابه دین ملی

هنگامی که انسان عناصر مزبور را در یک چشم انداز واقع‌بینانه تاریخی بنگرد، همین نتیجه گیری را به دست می آورد: در تونس و سایر ممالک جهان عرب اسلام نه تنها دین اکثریت است بلکه دین ملی اکثریت مردم نیز می باشد. اسلام به مثابه مارک شاخص و میراث مشترک شهروندان این سرزمین می باشد، چه آنها خود را مسلمان بدانند یا به دینی دیگر باشند و چه آنها به خدا باور داشته باشند یا نداشته باشند.

اسلام چگونه توانسته است تبدیل به محور خاگاهی جمعی ما گردد؟ این امر به دلایل مختلف تحقق یافت. برخی از این دلایل مربوط به گذشته بوده و برخی جدیدتراند. دلایل قدیمی آن به فرهنگ ما بر می گردند. اسلام در نقش دین اکثریت، قواعد رفتار، نحوه زندگی و تفکر مردم را متحول نموده و به عبارت دیگر آنچنان فرهنگی را به وجود آورده که تمامی جماعتی را که در دامن آن می زیند به شدت تحت تأثیر قرار داده است. در حال حاضر هنوز کسانی را می توان مثلاً در مصر یافت که مسیحی قبطی یا مارونی بوده و به لحاظ دینی خود را مسلمان مسیحی می دانند. در نقاط دیگر دنیا احتمالاً ارتباط میان این دو صفت کاملاً نامأنوس به نظر می رسد، در حالی که برای بسیاری از اعراب غیر مسلمان تجربه وجودی آنها چنین است.

دلایلی که به تاریخ مدرن و معاصر ما ارتباط دارند نیز به همین میزان تعیین کننده می باشند. یک بار دیگر تکرار می کنم: از دو قرن پیش بدین سو قدرت های غربی که با گرایشات استقلال طلبی مبارزه می کنند در درجه اول به اسلام حمله می کنند و دو قرن است که بیشترین مقاومت نیز تحت لوای اسلام صورت می گیرد. پس از آن که کشورهای مستعمره به استقلال ظاهری دست یافتند، کارها همچنان بر روال سابق صورت می گیرند: ستمگران بیش از همه اسلام را تحت فشار قرار داده اند و این اسلامگرایان هستند که اکثراً قربانیان سرکوب گشته اند. البته در طول زمان مقاومت فقط از جانب مسلمانان (و نیز کسانی که زبان مادریشان عربی بوده است) انجام نشد، بلکه پرچم مبارزه را مجامع گوناگون برافراشتند، به ویژه ایدئولوگ های چپ کوشش خود را در خدمت مبارزه به کار بردند. با اینحال مبارزه تعیین کننده، مبارزه ای اسلامی بود. از این رو چنین می توان نتیجه گیری کرد: در تونس و در تمامی جهان عرب نمی توان هم طرفدار حاکمیت ملت بود و هم مخالف اسلام. با مناسبات تاریخی کنونی این دو موضع به لحاظ بنیادین در مقابل هم قرار دارند.

ادیان ملی در کشورهای غیراسلامی

برداشت های فوق الذکر به هیچ وجه در یک ارتباط به اصطلاح استثنائی با دین اسلام قرار ندارند و این فقط اسلام نیست که تحت شرایط ویژه ای تبدیل به دین ملی گشته است. مقصود من اینجا حکومت صهیونیستی اسرائیل نیست. بیش از آن منظورم مذهب کاتولیک رومی، به ویژه در لهستان و ایرلند می باشد. هر دوی این کشورها مدت های طولانی در اشغال کشورهای همسایه خود که از مذهبی دیگر پیروی می کردند، بوده اند: آنگلیکالیسم انگلیسی در ایرلند و پروتستانتیسم المانی و ارتدکسی روسی در لهستان. در هر دو مورد مقاومت ملی از مقاومت مذهبی قابل تفکیک نمی باشد. در هر دو مورد سیاست ملی در قالب ایدئولوژی دینی تظاهر نمود.

و در هر دو مورد نمایندگان هر دو ملت بلافاصله پس از اعلان استقلال شان (۱۹۲۱ در ایرلند و ۱۹۸۹ در لهستان) شخصیت کاتولیک جامعه و کشور را در مقدمه قانون اساسی خویش گنجانند. کاتولیسیسم سپر محافظ هویت جمعی آنها بود و در نظر آنها کاملاً حقانیت داشت، با جایگاه ویژه آن در اولین جملات قانون اساسی به لحاظ بازتاب حاکمیت ملی آنها در نظر جهانیان.

در آن زمان قید مزبور در قانون اساسی برای هیچ طرفدار جدائی سیاست از دین آزار دهنده نبود. پس سؤال اینجاست که چرا تعاریفی که در کشورهای عربی به لحاظ سمبلیک همینگونه معانی را می‌رسانند غیر قابل پذیرش باشند؟ پاسخ این سؤال در خودش نهفته است.

بهباه گیری بر سر شریعت

تأثیر دائمی که در باره شریعت در رسانه‌ها بر پا می‌شود، درست یک چنین روند تحریف آمیزی است. شریعت تبدیل شده است به لولوی خون آلودی که در پس آن خدای انتقامجو و مؤمنین متعصبش مخفی گشته‌اند. در حالی که آنها فراموش می‌کنند که انجیل بسیار خشونت بارتر از قرآن بوده و شریعت، انبوهی از قواعد حقوقی و رفتاری می‌باشد که اکثر آنها ریشه در تاریخ داشته و در بسیاری از ممالک اسلامی بدانها عمل نمی‌شود، بلکه الهام بخش، طریق زندگی و دیدگاه بینش مردم می‌باشند. سؤال اینجاست که چرا اعراب نباید انگیزه‌های خود را – که ایجاد آن‌ها فرایندی درونی می‌باشد- از جای دیگر اخذ کرده و از درون فرهنگ خویش نگیرند؟

چگونه ممکن است بازگشت به خویشتن پس از قرن‌ها تحقیر هویت، ناحق و یا فاجعه آمیز باشد؟ چرا پیشاپیش فرض می‌شود که این روند خلاف تعالی و تحول و با ترقی در تناقض و سد راه آن بوده و لزوماً می‌باید به مبانی فرهنگی دیگری مراجعه شود؟

این که در اولین سطور قانون اساسی بر هویت عربی- اسلامی تأکید می‌گردد به لحاظ سیاسی و تاریخی مطلقاً ضروری است. اما ضروری بودن به معنی کافی بودن نیست. هویت یک کشور امری مجرد از زمان و برای همیشه تثبیت شده نیست. البته این هویت می‌باید همواره متکی بر گذشته، متناسب با واقعیات کنونی و با توجه به چشم انداز آینده باشد. با به رسمیت شناخته شدن اسلامیت و عربیت هنوز تمامی مبارزه به اتمام نرسیده است. این فقط گویای ریشه ستراتیژی جغرافیائی بوده، می‌باید مبنای تحولات بعدی گردد.

اسلام مورد احترام است و نه اسلامگرایی

مبارزه برای احراز حاکمیت ملی در برابر خارج و دموکراسی در داخل کشور به پایان نرسیده است و بخش عظیم آن هنوز باید تحقق یابد. دستاورد های کنونی ارزشمند بوده، در معرض خطر می‌باشند. زیرا فاقد تداوم بوده نمی‌توان آنرا تضمین شده تصور نمود. مبارزه سیاسی باید ادامه یابد و محتاج حمایت اکثریت مردم و راهکارهای روشنی است که می‌باید از تئوری های عقب گرایانه ای که به میان ما راه یافته‌اند، تسویه گردد. من بارها انحرافات را که قشری گرائی لانیسیته موجب می‌گردند، گوشزد کرده‌ام. این بدان معنی نیست که جنبش اسلامگرایی به راه های انحرافی مشابهی نرفته باشد. ایدئولوژی اسلامگرایی را نباید با خود اسلام اشتباه گرفت. به اسلام باید احترام نهاد ولی نه به اسلامگرایی.

حال توجه خویش را به النهضة، حامل بزرگترین حرکت اسلام گرایانه تونس مبذول می‌نمائیم. این حزب اگر بخواهیم اغراق نگفته باشیم، ناهمگون است. در میان رهبران و اعضای فعال آن همه گونه گرایشات وجود دارند.

هم طرفداران امریکا در میانشان است و هم مخالفین امریکا، هم حامی آزادی میانشان است و هم مخالفین آزادی، هم بنیادگرا است و هم اصلاح طلب، دموکرات و ضد دموکرات، انقلابی و محافظه کار، طرفدار تک همسری و طرفدار تعدد زوجات، طرفدار پر و پا قرص حقوق زنان و اقلیت ها و مخالفان اینگونه حقوق ... تناقضات موجود در اسلامگرایی به همان اندازه زیاد و شدید است که در جناح "مدرن ها" وجود دارد. اما النهضة مؤمن اکثریت تعیین کننده اسلامگرایان تونس مانده است. احتمالاً به خاطر این که آنها تحت فشار بوده اند و یا شاید به خاطر این که رنگ سیاسی داشته اند.

پایه توده ئی حزب مذکور سالم است، زیرا در میان مردم جای دارد. این که گرانیگاه ایدئولوژیک آن کجاست، در حال حاضر هنوز روشن نیست. اما یک امر کاملاً روشن است: در حین اعمال قدرت است که هویت آن مشخص می گردد. انتخاب هائی که صورت خواهند گرفت و چگونگی پذیرش آنها از جانب جامعه شکاف های موجود را نمایان خواهند ساخت، زیرا آنها در معرض قضاوت عمومی و رسانه ئی قرار خواهند گرفت. آنگاه ساخت صحنه سیاسی جدید تونس ابعاد خویش را نمایان خواهد ساخت و تمامی احزاب و میراث فکری آنها در آن تجلی خواهند یافت.

تغییر و تحول بدون نفی خویشتن

هر چه زود تر افراد بسیاری از رهنمودهای ستراتیژیک مشترک حمایت نمایند، به همان نسبت بیشتر ما قادر خواهیم شد ملت خویش را متحد ساخته و به همان نسبت با اطمینان بیشتر به پیش خواهیم رفت. هر چه بیشتر ما در باره تعلقات متفاوتمان با هم به جدال پردازیم، به همان نسبت راهمان از هم جدا خواهد گشت و به همان نسبت راه را برای دسترسی نیروهای اجنبی و رژیم سابق به مدارج بالا و انجام توطئه باز خواهیم نمود. این که نخبگان اسلامگرا یا زیدگان طرفدار جدائی دین از سیاست به جایگاه های خویش تکیه کنند، دورنمایی را ارائه نمی کند. از هر دوی اینها می باید عبور نمود. با آنها یا بدون آنها، نخبگان تازه ملی و مدرنی که در فرهنگ و تاریخ خویش ریشه و در عین حال برای جهان خارج گوش باز داشته باشند، قادر خواهند بود بحران عظیم فعلی را پشت سر نهند. زیرا بحران مزبور پیام آور غروب دوران موجود و آغاز زمان دیگریست و حامل ابهاماتی بسیار که هم شانس های جدیدی را عرضه می کند و هم تهدید آمیز می باشد. هم احتمال دارد که ما را از میان برداشته و محو نماید و هم می تواند به ما نهضت دیگری را عرضه نماید و این در صورتیست که ما بیاموزیم چگونه خودمان را تغییر دهیم، بدون این که هویت خویش را رها کنیم.

توضیحات مترجم

- ۱- النهضة (معادل رنسانس) به معنی تولد دوباره است که در زبان فارسی به معنی حرکت و جنبش به کار می رود.
 - ۲- پی، عنوان ترکی است برای سلطان تونس که در سال ۱۹۵۶ لغو گشت.
 - ۳- مسجد الزیتونه مهم ترین مسجد تونس است که در قرون ۱۳ تا ۱۵ میلادی دارای مجموعه تدریس علوم دینی گسترده ای گشت و در کنار الازهر قاهره و مدرسه قروئین در فاس از مهم ترین مراکز علوم اسلامی به شمار می رود. مشهورترین محصل این مدرسه جغرافیدان شهیر، ابن بطوطه بوده است. پس از تأسیس دانشگاه جدید تونس در سال ۱۹۶۰ به دستور رژیم بورقویه مدرسه الزیتونیه بسته شد.
- برگرفته از تلاکسکالا